

مذکر احباب

در منزل این شکسته^۱ نیز بمذاکره^۲ علی می پرداخت . طبع خوب داشت^۳ .
شعرش نیکو بود ، و این مطلع را بقلم جلی بر ایوان خانه خود نوشته
بود^۴ ، و خوب می نمود .

نظم :

بنای طاق و رواق رفیع مرغوبست

برای صحبت یاران متفق خوب است

به^۵ سن هفتاد رسیده بود که^۶ پنجه^۷ اجل وتر حیاتش را بگوشتاب
قضا از هم کند ، و هر چند در قانون معالجه زد ، پرده^۸ شفا را ساز^۹
توانست کرد ، و تند باد فنا^{۱۰} نخل حیاتش را از پا فگند^{۱۱} ؛ و در جوار
والد شریفش مدفون است .

ذکر جمیل مولانا ابوالقاسم

ولد مولانا درویش حسین طیب است ، که^۱ برادر مولانا درویش علی
طیب بوده ، که طیب امیر علی شیر^۲ بود . روزی در منزل افتخار الاطباء

(۱) ع : شکسته بمذاکره ؛ (۲) ع : داشت و این مطلع ؛ (۳) ع : نوشته بود .
نظم ؛ (۴) ع : سنش ؛ (۵) ع : که قانون حیاتش را بگوشتاب جفا از یکدیگر
کند و هر چند چنگ در ساز معالجت زد ؛ (۶) ع : شفا را نتوانست ساز کرد ؛
ع : از هم نتوانست ساز نمود ؛ (۷) ع : قضا ، ع : اجل ؛ (۸) ع : مرقدش
در جوار والدش واقع است ؛ (۹) ع : و برادرزاده درویش علی است ؛
ع : ... علی طیب است ؛ که در ملازمت امیر ... بوده ؛ (۱۰) ع :
علی شیر ستر الله علیه بوده .

مولانا سلطان محمود طیب اکبر جمع بودند میر^۱ ملای واعظ که از اشراف خراسان بود گفت که چون امیر علی شیر^۲ تعمیر^۳ مسجد جامع را با تمام رسانید، ملا درویش علی تاریخ^۴ گفته .

تاریخ

تاریخ عمارتش اگر می خواهی ارقام عناصر است و صفر^۵ و افلاک

ازین تاریخ عدد نهصد و چهار خواسته^۶، و آن را در کاشین^۷ نقش کرده اند، و تحسین نموده اند . فقیر گفت که^۸ هندسه را از چپ بر است^۹ می خوانند . آنچه^{۱۰} اول مرقوم می گردد^{۱۱} در آخر مکتوب می شود . برین تقدیر

(۱) ب م : ملا میر واعظ گفت ؛ ع ا : میر ملای واعظ ؛ ع ۲ : میر ملای واعظ که از اشراف خراسان بود ؛ اس : امیر ملای واعظ که یکی از افاضل خراسان بود فرمود ؛ (۲) ب م : عمارت و مسجد جامع را ؛ ع ۳ : تعمیر مسجد جامع هری را ؛ (۳) اس : مسجد جامع را تمام کرد فضیلا تاریخ گفته ملا درویش علی گفت ؛ (۴) ع ا : تاریخ اتمام را چنین گفته تاریخ ؛ ب م : ... علی مذکور تاریخی گفته و هو هذابیت ؛ (۵) ع ا : صفر افلاک ؛ (۶) ع ۲ : خواست است ؛ اس : اهل هری استحسان نموده در کاشین عمارتش نقش کردند و ازین عدد نهصد و چهار خواسته فقیر گفت الخ ؛ (۷) ع ا : کاشین نقش کرده تحسین نموده اند ؛ ب م و اس و ع ۲ : کاشین غالبا از کاشی است کاشی بروزن ماشی نوعی از خشت ننگ که نقاشی کنند و به چینی مشبه است ص ۱۰۳۳ فرهنگ آند راج جلد دوم ؛ (۸-۸) اس : که در هندسه آنچه اول مکتوب می گردد آخر مملفوظ می شود چون از چپ بر است می رود برین تقدیر چار صد و نه می شود ؛ (۹) ع ا : آنچه اول مرقوم می کرد و آخر مکتوب می شود برین تقدیر الخ ؛ ع ۲ : آنچه اول مکتوب می شود آخر مسطور می گردد برین تقدیر ؛ (۱۰) ع ا : می نویسند .

چهار صد و نه می شود؛ و^۱ اگر در بحر دیگر این چنین می گفت که ع:

از ارقام افلاك و صفر و عناصر

بی دغدغه می بود، بحث بسیار شد. اکثر^۲ فضلا بجانب فقیر آمدند؛

اما ناقل از^۳ سخن خود نقل نمود. مولانا ابو القاسم^۴ اهلیت تمام داشت،

و کلیات طب را نیکو ورزیده بود، و بر جزئیات استحضار حاصل

کرده؛ و فضایل دیگر را نیز بدست آورده. آیات و اشعار نیکو دارد؛

و این معما باسم نور از سخنان دلاویز اوست.

بیت:

نسداری بدارم ای لاله رخسار که گشتم در غم عشق تو پیار

این مطلع نیز باو منسوب است.

نظم:

^۲ بس که دیوانه ام از هجر رخ یار امشب می کم ناله و فریاد من زار امشب

(۱) ع ۱: در بحر دیگر این چنین گفت؛ ع ۲: اگر چنین می گفت در

بحر دیگر؛ (۲) اس: بیشتر از افاضل؛ (۳) ع ۱: از سخن خود؛ ع ۲:

بحث خویش؛ اس: از سخن اول؛ ب م: از نقل خویش انتقال نه نمود والله

اعلم بالصواب؛ (۴) اس: ثابت قدم بود؛ ب م و ع او ع ۲ ندارد؛ (۵) ب م:

مذکور؛ (۶) اس: در طب تجربه کلی حاصل کرده بر جزئیات مطلع

بود، بغیر از طب فضائل دیگر نیز بدست آورده بود اشعار بسیار دارد و این

معما باسم نور بدو منسوب است نورم می شود؛ (۷) ع او ۲ ندارد.

مذکر احباب

در کبر سن شربت مامت چشید، و بدار الشفای^۱ بقا^۲ رسید.
در حوالی نماز گاه در مقدم والدش مدفونست.

ذکر درویش مقصود تیرگر

مرد آزاده و بی تعین بوده، و در کسوت انقطاع^۳ و تجرد
تعیش می نموده. و از^۴ مریدان حضرت شیخ حاجی محمد است.
به صنعت تیرگری مشغولی داشت. طبعش راست و بلند پرواز بود.
هر^۵ بجا به معنی رنگین پی می برد. تیر نظر را بدو^۶ انداخته، خاطر
نشان می نمود. طبع لطیفش به لطیفه^۷ مائل بود. به^۸ تقریبی می گفت
که روزی در^۹ خانه شیخ علی خواجه که عم فقیر اند با شیخ خود^{۱۰}
رفته بودیم. بعد^{۱۱} از ضیافت همه درویشان را لباس نمودند^{۱۲}؛

(۱) اس: سن شریفش به هفتاد رسیده بود که شربت مامت چشیده بدار انقرار
مستقل گشت؛ (۲) ع: بدار الشفاء باقی رسید؛ ع: بدار الشفای ابدی رسیده؛
(۳) ب: م: جنت حیات کشیده؛ (۴) اس: در حوالی نماز گاه در مقدم؛ ب: م:
در مقام؛ ع: در نماز گاه در مقدم؛ ع: در جوار؛ (۵) اس: کسوت
فقر و تجرد و انقطاع؛ (۶) ع: و مرید؛ اس: مرید شیخ الشایخ محمدی
اعظم بود؛ (۷) ب: م: هر جا به معنی پی؛ (۸) ع: او اس: بدو؛ ب: م: بدان
انداخت و خاطر نشان خود می ساخت؛ (۹) ب: م: به لطیف؛ (۱۰) اس: و از
خواجه لطیفه بسیار نقل می نمود و به تقریبی؛ (۱۱) اس: به همراهی شیخ حاجی
محمد رحمة الله علیه بخانه؛ (۱۲) ع: با شیخ خود؛ (۱۳) اس:
جناب خواجه همه درویشان الخ؛ (۱۴) ع: لباس کردند.

مذکر احباب

ق ۷۸ / الف و بفقیراً جامه کوتاهی دادند^۱ . من^۲ فرجی / خود را بر بالای آن پوشیده ،
بمجلس^۳ ، خواجه آمدم ؛ فرمودند^۴ که جامه ما را نه پوشیده ؟ گفتم :
جامه شما را پوشیده ام . بسیار^۵ شگفته ، تحسین کردند . اشعار
خوب و رباعیات مرغوب دارد ، و این مطلع^۶ او بسیار^۷ مشهور است .

بیت :

خوبان هری خوبتر از آب حیاتند

بسیار ربانیده و شیرین حرکاتند

و این رباعیش^۹ شهره آفاق است .

رباعی :

ای دل غم یار و ناله زار خوش است

خون جگر و دیده خونبار خوش است

(۱) اس : جامه که بفقیه تالطف نموده بودند کوتاه بود ؛ ع ۲ : جامه تشریفی بر قد
فقیر کوتاه آمد ؛ بیت :

این همه از قامت ناساز بی اندام ماست

ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست

(۲) ب م : داده بودند ؛ (۳) اس : همه بالای آن فرجی پوشیده بخدمت

خواجه رفتم ؛ (۴) ع ا : پیش خواجه آمدم ؛ (۵) ع ا : ایشان فرمودند ؛ اس :

فرمودند که جامه را پوشیده ؛ (۶) اس : او بسیار شگفته شدند و این مطلع او الخ ؛

ع ۲ : گفتم که پوشیده ام و این مطلعش الخ ؛ (۷) ع ا : مطلعش ؛ (۸) ب م و اس

و ع ا : بسیار مشهور است ؛ ع ۲ : بخوبی طاق و این رباعیش شهره آفاق است ؛

(۹) ع ا : رباعیش ؛ ب م : رباعی او نیز بغایت مشهور است و خوب گفته ؛

اس : رباعی او شهرتی دارد و نیکو واقع شده .

غیر از غم یار هر چه حاصل کردیم^۱

حاصل همه هیچ است غم یار خوش است

قریب به نود سالگی رسیده بود که وفات یافت . در^۲ مسجد جامع بیگم ساکن بود . همانجا مدفونست .

ذکر مولانا ابراهیم گنده

از ولایت خراسان است . از فضایل^۳ خالی نبود، و در مدرسه^۴

خارجک^۵ بدرس قیام می نمود^۶ . مذاق بر مشرب^۷ ملا غالب بود . نظر نام منظوری داشت .

بیت :

از آن اهل نظر در غم اسیرند که منظور^۸ان بغایت بی نظیر اند

و رقیب^۹ داشت ملقب به گنده و منظور را باوی نظری بود . بدان سبب^{۱۰}

از پیش نظر دور نمی شد . مولانا^{۱۱} این رباعی را باین^{۱۲} تقریب گفته اند .

(۱) ع : ا : حاصل کردی ؛ (۲) ع : ا : در مسجد جامع . . . مدفونست ؛ ب م :

در مسجد جامع الخ ندارد ؛ اس : در مسجد جامع بیگم خانه داشت بغایت تنگ

همانجا نقل نمود ؛ (۳) اس : بی فضیلتی نبود ؛ (۴) ع : ا : مدرسه خارجک ؛

(۵) ع : ا : می نمودند ؛ (۶) ع : ا : بر مشرب ؛ اس : بر مشرب او ؛ (۷) اس :

منظور آن ؛ (۸) ع : ا : رقیب ملا بکننده ملقب بود و از پیش نظر دور نمی شد

ملا باین تقریب الخ ؛ (۹) ب م : بدان سبب یکدم ؛ (۱۰) ع : ا : ملا باین

تقریب این رباعی را گفته ؛ اس : مولانا بدان سبب این رباعی گفته بود ؛

(۱۱) ع : ا : بدین تقریب فرموده .

مذکر احباب

سیدی بخانه شخصی^۱ مہمان شدہ؛ بعد^۲ از ضیافت گفته کہ صاحب خانہ را سید سازیم کہ خدمت سید نمود؛ پسرش گفت کہ بابا می ترسم کہ سیادت ما نیز چنین نہ بودہ باشد؛ چون میر بی اتہامی بود، در محل افتادہ^۳ . قریب بہ^۴ حیات طبیعی رسیدہ بود کہ شربت نبات چشیدہ^۵ رحلت نمود .

ذکر^۶ جمیل قاضی محمود

از شاگردان معتبر مولانا ابراہیم شروانی^۷ بود . در^۸ قضایای مسلمین ملاحظہ بسیار می نمود . گاهی بہ شعر نیز توجہی^۹ داشت، و این رباعی را^{۱۰} بغایت نیکو گفته .

رباعی :

ق ۷۹ / الف | تار شتہ جان بہ تار زلفش بستم

دل از ہمہ کندم و باو پیوستم

(۱) ب م : یکی ؛ ع ۲ : شخصی ؛ (۲) ب م : بعد از فراغ ضیافت آن سید گفته کہ صاحب خانہ را سید می سازیم، پسر سید کہ بابا می ترسم کہ سیادت ما چنین نہ باشد چون میر بتسید متہم بودہ بجا کہ افتادہ ؛ (۳) ع ۲ : ایات و گفتار تمکین دارد، این غزلش « شمشاد قدش ... » شمشاد « ندارد (دو شعر دارد) ؛ (۴) اس : بہ عمر طبیعی رسیدہ بود کہ (کل نفس ذائقة الموت) شربت نبات چشیدہ بہار الشفای ابدی رسید ؛ (۵) اس : ذکر قاضی محمود ندارد بلکہ ذکر امیر مہدی بن قاضی محمود دارد (ج ۱ - ب م : ق ۸۹ ب و ۹۰ الف) ؛ (۶) ع او ۲ : شروانیست ؛ (۷) ع ۲ : قطع قضایای ؛ (۸) ع ا : می فرمود ؛ (۹) ج ا : رانیکو .

از جام محبتش شوم بیخود و مست

از قیسد غم و شادی عالم رستم

در جوار مزار خواجه بزرگوار مدفون است .

ذکر جمیل مولانا خلیقی

از شاعران خوش طبع مشهور است . و 'باخلق بخلق خوش'^۱

معامله می نمود . اشعار^۲ خوب و گفتار مرغوب دارد، و این مطلعش

مشهور است .

مطلع :

دلم تحمل بسیار، دور از آن گل کرد

از آن گذشت که دیگر توان تحمل کرد

ذکر جمیل مولانا عینی^۳

^۴ از طالب علمان معتبر است . پیوسته در پی کسب فضائل می^۵ بود،

(۱) اس : متخلق باخلاق حمیده و صفات پسندیده بود بخلق بخلق خوش معامله

می نمود ؛ ب م : و باخلق و بخلق ؛ (۲) ع ا و ۲ : معاملات ؛ (۳) اس : و اشعارش

خوب گفتارش مرغوب است و این مطلع بدو منسوب است ؛ (۴) ب م

و ع ؛ بسیار دور ؛ ع ا : پی حد جدا ؛ (۵) ع ۲ : ذکر مولانا عینی ندارد ؛

(۶) اس : از اعیان قریه خوشتر است در مدرسه میرزا می بود، و کسب

فضیلت می نمود . اکثر کتب متداوله را در خدمت علمای اعلام گذرانیده بود .

قامتش نیکو بود و مسائل غریبه به مردم تعلیم می نمود . روزی الخ ؛ (۷) ع ا :

بود و مسائل علمی را گفت و شنود می فرمود .

مذکر احباب

و در مسائل علی گفت و شنود می نمود . روزی که سند^۱ المحدثین مولانا مصطفی^۲ رومی طاب ثراه مشکوة را تمام کردند، تاریخ اتمامش^۳ را چنین گفته بود^۴ .

تاریخ

در فخره نجر مکه و یشرب و شام

مشکوة حدیث گفت باجمع انام

اتمام حدیث مصطفی چون گردید

شد تم حدیث رمز تاریخ تمام

ذکر مولانا حسن کوکبی^۵

از^۶ فضلاست . در موسیقی دست^۷ تمام داشت . تصنیفات خوب

و تالیفات مشهور و مرغوب دارد^۸ ، و این قطعه^۹ را به تقریب تخلص خود گفته^{۱۰} :

قطعه :

نام من خسته دل حسن بود در خوبی نام من سخن نیست

گرداند فلک سپهریم نام این از فلک است و^{۱۱} از حسن نیست

(۱) اس : حضرت ؛ (۲) اس : مصطفی درس مشکوة ؛ (۳) ع ا و اس :

اتمام را ؛ (۴) ب م : گفته ؛ (۵) ب م و اس : حسن سپهری ؛ ع ا و ۲ :

کوکبی ؛ (۶) اس ؛ از فضلاست ؛ ب م و ع ا و ۲ ندارد ؛ (۷) ع ا : دستی ؛

(۸) اس : گاهی به شعر توجهی می نمود و این قطعه السخ ؛ (۹) ب م : قطعه

به تقریب ؛ (۱۰) اس : گفته بوده ؛ (۱۱) ع ا : از ؛ ع ۲ : و از ؛ ب م : از و .

ذکر حافظ سروری

از حافظ^۱ زیارت گاه است ، قامتش بلند بود ، از آن جهت سروری تخلص می نمود ، و این مطلعش^۲ مشهور است^۳ و نیکو گفته است .

شعر :

من که در کوی ملامت پای محکم کرده ام

قامت خود را ستون خانه غم کرده ام

فصل دوم از باب دوم : در ذکر جماعتی که فقیر

ایشان را ملازمت کرده و به سن شیخوخت رسیده ق ۷۹ / ب

و در غیر بخارا مدفون اند

ذکر جمیل افتخار الاکابر خواجه نظام الدین^۴

عبد الهادی پارسا

فرزند ارجمند^۵ خواجه ابو نصر ثانی است ، و به سه واسطه به حضرت

قطب المحققین و زبده^۶ العلماء المدققین خواجه محمد پارسا قدس سره می رسد .

(۱) از حافظ صاحب وقوف ؛ (۲) ع او اس : بدان جهت ؛ (۳) ب م : مطلع

او ؛ (۴) ب م : و نیکو گفته است ؛ ع او م و اس ندارد ؛ (۵) ع او م : مطلع ؛

(۶) ع ۲ : ساختم ؛ (۷) اس : نظام الدین خواجه ؛ (۸) ع او ۲ و اس : فرزند

خواجه ؛ (۹) اس : و سند المحدثین خواجه محمد پارسا .

اوقات^۱ شریفش اکثر به کسب فضائل مصروف^۲ بود^۳ . اما^۴ گاهی رجوع خلق مانع مطالعه می گردید^۵ . مدت مدید در قبه الاسلام بلخ به منصب نامی شیخ الاسلامی منصوب بود^۶ ، و منصب بذات شریفش مباحث می نمود . اکابر و اشراف آن^۷ دیار به ملازمتش مباحث و رجوع خلق به عتبه علیه اش^۸ نامتناهی بود . طبع سلیم و ذهن مستقیم داشت . گاهی طبع لطیفش به واسطه اشراح بر صفحه دل رقم شعری نگاشت . وقتی^۹ که حضرت عید الله خان از هری مراجعت کرده بودند^{۱۰} ، این غزل را گفته ، و بخان گذرانیده ، و حضرت خان پسندیده ، و مطالعه اینست .

بیت :

شکر می گویم که خان عرصه دوران رسید

خان دین پرور ، عید الله غازی خان رسید

باندك مرضی^{۱۱} مرغ روحش از قفس تن پرواز نمود ، و در جوار مزار

- (۱) اس : در سن شباب اوقات شریف را صرف فضائل می نمود ؛ (۲) ب م : معروف ؛ (۳) ع ا : می بود ؛ (۴) ع ا : اما رجوع خلق مانع ؛ اس : اما رجوع خلق گاهی مانع ؛ (۵) ب م و ج ا : می گردید ؛ اس : می گشت ؛ (۶) اس : آن دیار ؛ ب م و ع ا و ۲ ندارد ؛ (۷) ع ا : علیهش ؛ (۸) ب م : در وقت مراجعت عید الله خان از هری این غزل بلخ ؛ اس : و این مطلع را وقتی که بلخ ؛ (۹) ع ا : کرده بود این غزل را گفته گذرانیده عزل : شکر بلخ ؛ (۱۰) ب م : به اندك فرصتی ؛ اس : به اندك وقتی روح پر فتوحش بلخ .

خواجه^۱ بزرگوار مدفونست.

ذکر جمیل قدوة العلماء مولانا عصام الدین ابراهیم

از علمائی متبحر بود، و در اکثر علوم تصانیف نیکو داشت^۲،
 به تخصیص در فن عربیه^۳ قوت عظیم داشت، و انشایش به مرتبه
 بوده که معانی کثیر را در کلام موجز قصیر در کمال بلاغت بیان
 کرده، قصر اطناب^۴ می نمود^۵، و باوجود کثرت مشاغل روزگار در
 روز آن قدر مقدار درس گفتی که حوصله بشری متحمل آن نبود،
 و شب^۶ چندین در و لالی سفتی که گویا هیچ^۸ جزوی از شب از
 اجزاء^۹ مسوده اش خالی نیست / گویند مولانا وقتی که^{۱۰} تفسیر سوره ق ۸۰/الف

(۱) ع: ۱: مزارجد بزرگوار؛ (۲) ع: ۱: نمود؛ اس: دارد؛ (۳) اس: عربیت
 انشایش بمرتبه بود؛ (۴) اس: اطناب انشا؛ (۵) اس: حضرت عبید الله خان بعد
 از نماز پیشین رباعی عربی گفته به ملا فرستاده ملا تا نماز شام رساله عربی در آن
 باب تصنیف نموده و يك مصراع رباعی را شش صد و پنجاه و شش معنی گفته
 باوجود؛ ع: ۲: ملا کیسک فرمود که قوت مسلا در عربیه به مرتبه بود که
 عبید الله خان بعد از پیشین رباعی عربی به ملا فرستاده و مولانا قبل از نماز شام
 رساله تصنیف کرده يک مصراع رباعی را... معنی گفته فرستاده؛ (۶) ع: ۱:
 روزگار روز آن مقدار؛ (۷) اس: و شبها کثرت مزاحمت چندین؛
 (۸) ع: ۱: هیچ خبر و شب نیست و مولانا وقتی؛ (۹) اس: شب از مسوده
 اجزایش خالی؛ (۱۰) اس: در زمانه که سوره یوسف علیه السلام را می نوشته.
 واقعه دست داده برین وجه که .

مذکر احباب

یوسف علیه السلام را می نوشته اند، در واقعه دیده که جوانی^۱
بغایت جمیل ظاهر شده، در برابر ملا کفهای دست را بر هم می زد^۲، و در
دستپایش چیزها نوشته بود^۳، و این بیت از آن جمله بخاطر شریف مولوی
مانده.

بیت:

بوی آن می شنو که کردی گم که نه او را سبو بود فی خشم
حدت^۴ بر مزاج شریفش غالب بود^۵، و با موالی بحث های به شدت می کرد.
از^۶ مولانا منقولست که از حضرت آدم علیه السلام در واقعه پرسیده^۷
که شجره منہی^۸ عنها گندم است یا انجیر یا انگور، فرموده اند که هیچ^۹ ازینها

(۱) اس: جوانی در کمال حسن و جمال در مقابل ظاهر شده و هر دو دست خود
را بر یکدیگر می زده هر گاه که دست از هم می کشوده خطوط نورانی ظاهر
می شده چنانچه یکبار این بیت نمودار گشته: بوی آن می شنو الخ بعد از بیداری
در خاطر مانده منقولست؛ (۲) ع: ا: بر هم می زده؛ (۳) ع: ا: نوشته بوده.
(۴) ع: ا: حدت؛ حدت بالکسر و تشدید دال تیزی، و تندگی؛ حدت بالکسر
آنچه پیش پادشاهان قصه و افسانه خوانند، مرد بسیار سخن، خوش سخن، بدین معنی
بضم نیز آمده؛ (۵) ع: ا: می نمود با موالی؛ (۶) ع: ا: منقولست از ایشان؛
اس: در خاطر مانده منقولست که ملا حضرت آدم علیه السلام در خواب
دیده پرسیده؛ (۷) ع: ا: پرسیده اند؛ (۸) ع: ا: منہی عنه؛ ب: م: منہی
عنها؛ منہی بضم اول و کسر ثالث خبر دهنده؛ منہی بضم اول و فتح ثالث
چنبری بیایان رسیده؛ (۹) اس: هیچ کدام ازینها نیست بلکه آن شجر علم =

مذکر احباب

بنود بلکه شجره علم بود که سبب خروج^۱ بهشت گردید . از بخارا^۲ بجانب
سمرقند تشریف برد ، و در وقت رفتن این بیت را فرمود .

بیت :

آمن هرچه خواند ام همه از یاد من برفت

الاحدیث راه که تکرار می کنم

عبیدالله خان رباعی عربی گفته ، بخدمت ملا فرستاد . بعد از نماز پیشین
تا نماز شام رساله تصنیف کرده ، يك مصراع رباعی را شش صد و پنجاه
و شش معنی گفته است .^۵ در جوار حضرت احرار مدفون گشته .

= است که به واسطه استدلال بان سبب خروج گشت .

(۱) ع ۱ : خروج از (۲) اس : حدث بر مزاجش غالب بود و بیگفت و گو
در مبحث دارالحرب هری بعزیران قاضی بحث وحشت آمیز نمود بدان سبب
اصحاب عذر مزاج والی عالی را بمولانا منحرف گردانیده تمکن بخارا عذر
خواستند طبع نیکو داشت گاهی بشعراتفات می فرمود وقت رفتن این بیت را
گفته بود ؛ ع ۱ : مزاج والی عالی بدان جناب متغیر شده و بجانب سمرقند تشریف .
(۳) ع ۲ و اس : من هرچه ؛ ب م : هر چیز ؛ (۴) ع ۱ و ۲ و اس : الاحدیث
راه که ؛ ب م : غیر از حدیث دوست ؛ (۵) اس : بعد از رسیدن سمرقند
باندک زمانی از عالم فانی به ملک جاودانی رحلت نمود در جوار قاضی الانوار
حضرت خواجة احرار قدس سره مدفون است .

ذکر جمیل مولانا ی مرحومی صنی الدین مصطفیٰ رومی

دیوران عطار د فطنت ولایت روم را به دوازده تیر^۱ منقسم گردانیده
و هر یکی^۲ را جمعی نام نهاده^۳ و هر عملی صد و بست هزار کس
را علوفه^۴ می رساند^۵ . مولانا از اعیان روم است و بعد از کسب

(۱) تیر یعنی حصه ص ۷۶۹ فرهنگ آند راج جلد اول ؛ (۲) اس : از ویکی
را ؛ (۳) ع : نهاده اند ؛ (۴) علوفه بالفتح هر چه ستور بخورد علف بضم
و ضمین جمع و ناقه و گوسفند که علوفه بخوردن دهی ص ۷۸۶ فرهنگ آند راج
جلد سوم ؛ (۵) ع : رسانده ؛ (۶) اس : روم و صقلب و ارمن برادر آند از
احفاد یافت بن نوح علیه السلام و هر یکی در بقعه ساکن بوده اند آن بقعه را بنام
ایشان نامیده اند ، شهر افسوی (۹) از بلاد روم است و اصحاب کهنف در غاری
که هر دو فرسخی آن در جانب بنات النعش است مخفی آند بر پشت تکیه دارند
و یکی بر زمین و در پایان پای ایشان کلبی خفتند و از اعضای ایشان چیزی نریخته
و در غار مسجدیست که دعا درو مستجاب (شود) و قسطنطنیه نیز از بلاد
روم است . بلندی قلعه او بست و یک گز است و دروازه او را از آهن
و رصاص ساخته آند چون باد عاصف (باد تند) باشد آن را با طرف میل دهد بجهت
معرفت ساعات موضعی ساخته آند که دوازده در دارد و هر یکی شیر هر ساعت
که از شب یا از روز گذرد دری باز شود شخصی بدر آید بایستد تا ساعت
تمام شود درون رود ، در پیش شود ، و در دیگر بکشاید . در بلخ میر منجم
صندوقی ساخته بود ارتفاعش دو گز بدان میمون . در پیش میمون طاسی
نهاده . چون ربع ساعت گذشتی میمون چوبی بر طاس می زد که اهل مجلس
حاضر می شدند و مهره مقدار چار مغز از هفت جوش ساخته بود هر کس که
نیقی می کرد مهره را دروی می انداخت . مهره از ته طاس پایان می رفت چون
به ته صندوق می رسید جانب بالاحرکت می کرد بطوری که از رفتن او مردم =

علوم بطوف حرمین شریفین^۱ تشریف برده، و در مکه معظمه^۲ در فرجه^۳ اعلیٰ بدرس مشغولی نموده؛ مشکوة ضمیر منیر طلاب را از مصابیح احادیث بنوی منور گردانیده^۴ و تفسیر قرآن را بر سیل تیسیر چنان بیان^۵ نموده که گویا زبانش کشف حقایق و دقائق فرقانی بوده. منطق شیرین و کلام نمکین داشت. و در ضبط مباحث^۶ ریاضی و حکمیات ریاضت بسیار کشیده و در کسب اصول و فروع مشقت^۸ و محنت بیشمار. در^۹ طب بحداقت زبان می کشاد و معالجاتش موافق می

واقف می شدند. پاره^۱ که می رفت دری از صندوق باز می شد، اثر دری از در سر بدر می کرد پاره کاغذ از دهن می انداخت و در آن کاغذ شکلی از شاتروده خسانه رملی و منجم از آن شکل حکم می کرد باز مهره جانب بالا می رفت. قریب فوق صندوق به شیری دری کشاده می شد. شیوه سر می آورد و همین مهره را که از پایان بیلا رفته بود از دهان خود می انداخت. فقیر مشاهده این صورت نموده بود؛ ب م و ع ا: این عبارت ندارند؛ (۱) ب م: مشرف گشته؛ ع ا و م و اس: تشریف برده؛ (۲) ب م: مشرفه؛ ع ا: مکه در؛ اس: معظمه؛ (۳) ع ا: فرجه بالضم و فتح جیم: کشادگی؛ و بضمین از تنگی و دشواری بیرون شدن نیز بمعنی فرصت. فرجه جو بمعنی فرصت جوینده؛ ص ۸۷۶ فرهنگ آینه راج جلد دوم؛ ب م: خرجه؛ ع م: مرجه؛ اس: قرجه (۴) ع ا: گردانده؛ ع م: گرداننده؛ (ه) ع ا: ادا می نمود؛ اس: ادا می کرد؛ (۶) ع ا: که گویی... حقایق دقائق فرقانی بود؛ اس: گویا زبان معانی بیانش؛ (۷) ع ا: حکمیات و ریاضی بسیار کشیده و در؛ اس: ریاضت بیشمار دیده و در؛ اس: مشقت بسیار؛ (۸) اس: مشقت بسیار کشیده؛ ع ا: مشقت بیشمار دیده؛ (۹) ع ا: بحداقت. و اکثر معالجاتش؛ اس: عبارت «در طب بحداقت. کشاد» ندارد.

افتاد . به مجلس دلکش و صحبت بیغش جذب طباع می نمود و به
 طعام مردم بواسطه^۱ ملاحظه رغبت می نمود و لباس^۲ کلفت پر تکلف
 را از دوش می انداخت؛ و به هر چه میسر^۳ می شد می ساخت؛ و همه
 ملوک به تعظیم^۴ سلوک نموده، مقدمش را گرمی می شمردند^۵؛ مدتی
 در بخارا درس حدیث مشغول بود . و طلبه و اکثر علماء^۶ به
 شاگردیش مفاخره^۷ می نمودند . ^۸ لله الحمد و المنه که این کینه بذولت
 تلبیش مشرف گردید^۹ و بعز اجازة^{۱۰} نبوی معزز گشت . طبع نیکو
 داشت ، و باوجود^{۱۱} مضمون : ولولا الشعر بالعلماء یدری^{۱۲} شعر التفانی
 نموده به زبان تازی^{۱۳} آیات نیکو دارد . و این بیت از^{۱۴} کلام بلاغت
 نظام^{۱۵} درست .

- (۱) ع ا : بواسطه ملاحظه رغبت نمی فرمود؛ ع ۲ : بواسطه تقوی رغبت نمی
 فرمود؛ اس : به و اسطه بقوی (تقوی) رغبت نموده؛ (۳) ب م و اس : لباس
 کلفت پر تکلف؛ ع ا و ع ۲ : لباس پر کلفت تکلف؛ (۴) ع ا : میسر شده؛
 (۵) ع ا و اس : به تعظیم؛ ب م : با مولانا تعظیم؛ (۶) ع ا : گرمی شمردند؛
 (۷) ع ا : علماء حاضر؛ ع ۲ : علماء بدرس حاضر؛ اس : علماء بدرسش حاضر
 گشته؛ (۸) ب م : مفاخره؛ ع ا و ۲ و اس : مفاخرت؛ (۹) اس : الحمد و المنه؛
 ع ا و ۲ : ندارد؛ (۱۰) اس : گشته؛ (۱۱) اس : رخصت حدیث یافته (۱۲) اس :
 یافته و بحکم؛ (۱۳) ع ا : یدری؛ ع ۲ : ولولا شعر بالعلماء ندرے؛ (۱۴) اس :
 عربی؛ ع ا و ۲؛ (۱۵) ب م : جمله؛ (۱۶) ع ا : آمیز .

یست :

لو ملك یرحم من فی الثری^۱ یرحمہ اللہ ملیک السماء
 ۲ عمر عزیزش قریب بہ ہشتاد رسیدہ بود کہ در روز شنبہ اوائل
 شہر رجب سنہ نہصد و شصت و شش مرغ روح پر فتوحش روح و ریحان
 جنت شدہ، بلند پرواز گردید . در جوار مزار بانوار حضرت خواجہ
 احرار قدس سرہ مدفون است .

ذکر جمیل قدوۃ العلماء مولانا کمال الدین

ابو الخیر قدس سرہ / ق ۸۱ / الف

جامع الفروع و الاصول و حاوی^۱ المنقول و المعقول بود^۲ . اکثر^۳
 سلاطین باو باحترام تمام ملاقات می نمودند . بہ تخصیص کستن^۴ قرا سلطانی
 نور اللہ مرقدہ تعظیم^۵ واجبی می نمود . و بطب ملا بسیار معتقد بود .
 روزی بہ فقیر گفت کہ عقیدہ من بہ ملا آنچنان^۶ است کہ از اسباب
 و علامات می باید کہ من کی مریض خواہم شد و مرض کی زایل خواہد
 گشت . طبع لطیف ملا بسیار نزاکت داشت . در لطافت و نزاکت

(۱) ع ۲ : السری ؛ (۲) ع ا و ع ۲ : السماء ذکر جمیل ؛ این عبارت « عمر عزیزش
 . تا مدفونست » از ب م نوشته آید ؛ (۳) ع ا : حاو المعقول و المنقول ؛ (۴) ب
 م : بود ندارد ؛ (۵) ب م : اکثر ندارد ؛ (۶) ب م : کستن ؛ ع ا و ۲ : کستن ؛
 (۷) ب م : بلا واجبی ؛ ع ا : اورا واجبی می کرد ؛ اس : واجبی ؛ (۸) ع ا و
 اس : چنان ؛

نکته فرو نمی گذاشت . اگر در مجلس از کسی بخلاف قاعده چیزی صادر شدی ، چنان تنبیه می نمود که سبب شگفتگی حضار می گشت . در وقتی که ملا هلالی شاه و گدا را می گفته گاهی بخدمت ملا عرض می کرده . بعضی ابیاتی که بر زمان ملا برسپیل بدیه می گذشته در کتاب خود درج کرده می نوشته ، و این دو بیت را از آن جمله می گویند .

بیت :

سروی قدی که تا قدم می زد هر قدم عالمی بهم می زد

(۱) اس : اگر در مجلس الخ نامی گشت ندارد بلکه این عبارت دارد : روزی ملا با یکی از نظر فاسیری کرده مرغی ظاهر شده ملا گفته که این صعوه است او گفته والله بواند است او گفته که بالله به بیست (۲) وقتی الخ ؛ صعوة مونث صعوات جمع شتر ماده خرد سر ؛ صعوة بفتح اول و ثالث مرعی است کوچک فارسی سنگانه و هندی مولا صعو و صعا جمع ؛ صعو بالفتح جمع صعوة بالفتح مرعی است کوچک فارسی سنگانه و هندی مولا ؛ واد بالفتح و دال ابعده در آخر آواز یا آواز بلند درشت و هدیر شتر ؛ (۳) ع : از کسی ؛ ب م ندارد ؛ (۴) ع : صادر ؛ ب م و اس : ندارد ؛ (۵) ع : حضار ؛ (۶) اس : می بیست (۷) وقتی که ملا هلالی تصنیف کتاب شاه و گدای می نموده بعرض ملا می رسانیده . بعضی از ابیاتی که بر سبیل بدیه بر زبانش جاری می شده در تصنیف درج می نموده ؛ گویند این دو بیت از آن جمله است ؛ ع : در محلی . . . گفته و بخدمت ملا . . . درج می نموده این دو بیت الخ ؛ (۶) ب م : مثنوی ؛ ع او اس : بیت ؛ (۷) ب م و اس : تا قدم ؛ ع : چون قدم ؛ (۸) ب م و ع : هر قدم ؛ اس : هر طرف ؛

مذکر اجاب

شوخی چشمی که تا نگی می کرد خانه مردمان سیه می کرد
خط نستعلیق^۱ را خوباً می نوشت و انشایش^۲ بغایت نیکو بود.
اشعار خوب و قصاید مرغوب دارد و این بیت قصیده وی شهرتی تمام
دارد، و بسیار مخجل خوب است .

بیت :

بدور^۳ عدل تو اضداد را بهم الفت
چنانکه موی نگنجد میانه شب و روز
و این غزل^۴ را نیز بسیار شور^۵ انگیز و بغایت دلاویز گفته .

غزل :

ای سزه بگیرد سمت^۶ غالبه آمیز
وز غالبه آتش سودا ازوها تیز
گفتم که به بندم ز رخس دیده به ناکام
بادل چه کنم در خم آن زلف دلاویز

ق ۸۱ / ب

(۱) ب م : چون ؛ ع او اس : تا ؛ (۲) ع او و : نسخ تعلیق ؛ (۳) ع ا ؛ بسیار
نیکو ؛ (۴) ب م : انشایش الخ ؛ ع ا : انشا را بغایت خوب ؛ اس : انشا را نیکو می
کرد ؛ (۵) ب م : اشعار خوب الخ ؛ ع او اس : ندارد ؛ ع ا : این بیتش
مشهور است بیت : بدور عقل الخ ؛ (۶) اس : اشعار لا جواب می گفت بیت :
بدور عقل الخ ؛ اس و ع و : این بیت رنگین را مو شکافان باریک بین به ملا
نسبت می کنند بدور عدل الخ ؛ (۷) ب م و ع : بدور عدل ؛ ع او اس :
بدور عقل ؛ (۸) ع ا : را بسیار ؛ اس : غزلش بسیار ؛ (۹) خوب واقع شده ؛
(۱۰) ع ا : سمت .

مذکر احباب

فرهاد^۱ بدل کوه غم از محنت شیرین
آسوده^۲ ز آن بارگرات خاطر پرویز
بر تلخی جان کندن احباب دلیل است
آن خنده شیرین تو زان لعل شکر ریز
گفتی زبتان کیست بلای دل عاشق
آن رسته بگرد سمنش سبزه نوخیز
و این مطلعش^۳ نیز خوب واقع شده .

مطلع :

به گلشن می روم از دوری کوئی تو می گریم
به گل می بینم از نادیدن روی تو می گریم
و این رباعیش^۴ شهره آفاق است .

رباعی :

نی سایه بید و نی چمن خواهد ماند نی حسن بتان سیم تن خواهد ماند
این عالم بی وفا که من می بینم نی ناز تو بی نیاز من خواهد ماند
بصفات حمیده^۵ و اوصاف پسندیده^۶ ازین عالم فانی بسه ملک
جاودانی رحلت نمود، و چون تخلص شریفش عاشق بود . و فات عاشق

(۱) ع ۱ : فرهاد و بدل ؛ ب م و ع ۲ : فرهاد بدل ؛ (۲) ع ۱ : آسوده ازین ؛
(۳) ع ۱ : مطلعش بسیار لطیف ؛ اس : این مطلع رنگینش نیز شهرت تمام
دارد ؛ (۴) اس : در میان عشاق ؛ (۵) ع ۲ : این بیت رنگین را موشگافان
... بدور عدل تو البخ ؛ (۶) اس : پسندیده .. حمیده ؛ (۷) ع : از عالم فانی رحلت ؛

مذکر احباب

تاریخ^۱ او گردیده در جوار مزار^۲ فائز الانوار حضرت سلطان احمد خضرویه در بلخ مدفون است .

ذکر جمیل زین العابدین میر عابد

از سادات کثیر البرکات است . تحصیل علوم در درس شیخ الاسلام^۳ هری کرده بود^۴ و نزد سلاطین^۵ با احترام تمام بود .^۶ از خوش طبعان مشهور است و این مطلع^۷ ترکی را به تقریبی فقیر خوانده بود .

نظم^۸:

ای صبا زلفینی هر لحظه نمایان ایتمه

گرهی آجه و کونکوم نی پریشان ایتمه

و این بیت را نیکو گفته :

بیت :

بر صفة فقر نشین^۹ و انگار^{۱۰} چنان بر تخت^{۱۱} نشسته سلیمان شده

- (۱) ع ۱: تاریخش ؛ اس: تاریخ و فائز ؛ (۲) ع ۱ و ۲ و اس: مزار سلطان السخ ؛
(۳) ع ۱: زیادة العارفين مير ؛ ب م: زین العابدین امیر ؛ (۴) اس: شیخ الاسلامی
هری ؛ (۵) اس: صحبت خوش و مجلس دلکش داشت نزد السخ ؛ (۶) ع ۱:
سلاطین عظام ، (۷) ب م و ع ۱: از خوش طبعان ؛ اس: بود و این مطلع را ؛
(۸) اس: مطلع را ؛ ب م: مطلع ترکی به ؛ ع ۱: مطلع ترکی را ؛ (۹) ب م و اس:
نظم ؛ ع ۱: مطلع ؛ (۱۰) ع ۱: ای صبا زلفینی هر لحظه نمایان ایتمه - کرهین آجه کونکوم
و منی پریشان ایتمه ؛ ع ۲: ای صبا زلفینی هر لحظه نمایان ایتمه - کرهین آجه و کونکوم
منی پریشان ایتمه ؛ اس: ای صبا زلفینی هر لحظه نمایان ایتمه - کرهین آجه و حال منی
پریشان ایتمه . در حکیر سن السخ (۱۱) ع ۱: قصر شین ؛ فقر شین (۱۲) ع ۱:
و انگار ؛ ع ۲: انگار ؛ (۱۳) ع ۱ و ۲: نشسته بر تخت سلیمان شده ؛ فقر شین .

در کبر سن بود که خطاب ارجعی را^۱ تلقی نمود .

ذکر جمیل خواجه قاسم مودود

ق ۸۲ / الف

از اولاد اجماد خواجه قاسم مودود/ قدس^۲ سره است^۳ و به مضمون :
 کن فی الدنيا کانتک غریب^۴ او عابر^۵ سبیل، اوقات^۶ بابرکات در آن مسافرت
 صرف نمودی و غریبانسه معاش کردی^۷ . در^۸ هر جا که روزی چند
 مسکن می نمود، بفضل^۹ مختلط می بود . به شعر و شعرا التفات تمام می
 فرمود . بغایت خوش طبع بود . رباعی^{۱۰} گفته که در هر مصراع
 آن دو جز آدمی را ذکر کرده، و تکرار آن جائز نداشته، و دعوی
 کرده که هر کس جواب این رباعی بگوید و اجزای که او ذکر کرده
 نکند^{۱۱} هزار تنکه^{۱۲} يك مثقال بصله آن مقرر است . بواسطه آن قیود

(۱) ب م : تلقی مقبول؛ (۲) ب م : قدس سره، ع او ۲ و اس : ندارد؛ (۳) ب م :
 سره و به مضمون؛ ع ا : است؛ (۴) ب م : غریب او : غریب؛ (۵) ع ا :
 عابری؛ (۶) ع ا و : اوقات در مسافرت؛ (۷) اس : می فرمود؛ (۸) اس :
 روزی چند در باخ ساکن بود بفضل اختلاط می نمود؛ (۹) ع او ۲ و اس :
 بغایت . . . بود ندارد؛ (۱۰) ع ا : فرموده در هر مصراع رباعی گفته در هر
 رباعی دو جز آدمی را . . . جواب این را بگوید هزار تنکه بسینه آن . . . نهاد
 رباعی الشخ؛ ع ۲ : رباعی گفته بود که در هر مصراع او . . . جواب این را . . .
 او نکند هزار تنکه صله مقررست بواسطه الشخ . اس : گفته بود که هر مصراع
 او . . . ذکر کرده . دعوی کرده که اجزای که او ذکر کرده نکند هزار تنکه . . .
 آن قید میدان سخن بر فارسان فرس معالی لنگ می نمود و کسی قدم درین وادی
 نمی نهاد رباعی الشخ؛ (۱۱) ب م : بکنند؛ ع او ۲ و ۳ نکند؛

مذکر احیاب

میدان سخن بر فارسان فرس معانی تنگ بود . فرس فراست لنگ می نمود ، و کسی در این وادی قدم نمی نهاد ، و آن رباعی اینست .

رباعی :

^۱چشم و دل از آن موی میان تازه شود

ذکر تو کنم کام و دهان تازه شود

^۲آری بلب آن زبان که جان تازه کنی

آری ز زبانت دل و جان تازه شود

و گفته که در برابر ^۲آری که اینجا واقع شده هر جا معنی در

جواب نیز لفظی مانند او^۱ این بوده باشد .

ذکر جمیل شیخ مفصل مهینه

بسیار شگفته و منبسط بود ؛ و پیوسته بساط انبساط را در بسط

زمین بسط می نمود ، و همواره سر بگریبان تفکر^۲ فرو برده ، در درک

اسرار سخن می کوشید ، و اوراق سفینه دل را خلعت خیال می پوشید .

^۸سخنان خوب و خیالات مرغوب دارد .^۹ و این مطلع رنگین از سخنان

(۱) اس : چشم دل ؛ (۲) ع ا : آری بلبان زبان ؛ ع ۲ : آری بلب از زبان ؛ (۳) ب م :

برابری ؛ ع ا و ۲ : برابر آری ؛ (۴) ب م : هر جا ؛ ع ۲ : هر جا ندارد ؛ (۵) ع ۲ :

مانند او باشد ؛ (۶) ب م : منبسط بود و همواره السیخ ع او ۲ و س : پیوسته

بساط . . . بسط می نمود ؛ (۷) ب م : تخیل خرد ؛ ع ا و ۲ و اس : تفکر برده ؛

(۸) اس : این عبارت «سخنان خوب . . . دارد» ندارد ؛ (۹) اس : و این مطلع

از سخنان خوب و خیالات مرغوب است مطلع ؛

مذکر احباب

شیرین و گفتار تمکین اوست .

مطلع^۱ :

بازم هوای آن لب میگون و چشم مست

جام شبانه داد و نهار سحر شکست

و این رباعیش^۲ بغایت خوب و مرغوب واقع شده است .

رباعی :

ق ۸۲/ب گویند رخ تو مهر یا مه باشد بسیار حدیث / نا موجه باشد

با زلف و قد تو نسبت سنبل و سرو فکر کج و اندیشه^۳ کوتاه^۴ باشد

در ولایت نسف مدفون است .

ذکر جمیل مولانا^۵ میر محمود بختی

مجمع^۶ الفضائل و الکلمات بود ، و به واسطه درویشی کتمان حال

خود می نمود . از جمله شاگردان رشید^۷ صاحب فضل جلی مولانا^۸

عبد العلی برجندی است که^۹ زبان هر چند در تعریف او مبالغه نماید ،

(۱) ب م : نظم ؛ ع ا و ۲ و اس : مطلع ؛ (۲) ع ا : رباعیش خوب واقع شده ؛

اس : این رباعی را بسیار موجه گفته ؛ (۳) ب م : کوتاه ؛ ع ا و ۲ : کوتاه ؛

(۴) ع ا : بختی ؛ اس : کمال السدین میر محمود بختی ؛ بختی قریه است از قرای

خراسان ؛ (۵) اس : ملا مجمع الفضائل بود در لباس درویشی ؛ (۶) ب م :

ارشد ؛ ع ا و اس : رشید ؛ (۷) ع ا : نظام الملة و الدین عبد العلی ... ؛

(۸) ب م : که زبان فصحاء در تعریف او قاصر است ؛ ع ا و ۲ و اس : عبارت

زبان هر چند در تعریف او التخی ؛

مذکر احباب

بعجز متعرف^۱ است . وقتی که این فقیر در خدمت مولانا میر محمود مذکور موسیقی می^۲ خوانسد ، فرمود^۳ که موسیقی را در خدمت مولانا عبد العلی برجندی گذرانیده ام ، و ملا^۴ شاگرد مولانا^۵ علی شاه حاجی بوکه^۶ است ؛ و او^۷ مردی بود که بلند آواز گیش^۸ در علم موسیقی از مقام تحریر و تقریر^۹ بیرون است ؛ و همه سازها را خوب . می تراشیده^{۱۰} و عصای سرخم داشته و یکتار بر او^{۱۱} کشیده بوده^{۱۲} و هژده نغمه^{۱۳} مختلفه که تمام نغمات و مقامات مع شعبها ازو منشعب می گردد بیرون می آورده^{۱۴} و^{۱۵} جمیع ابعاد و اجناس را

(۱) اس : معرفت ؛ (۲) اس : میر ملا میر محمود ؛ (۳) اس : می خواند ؛ (۴) اس : من شاگرد ملا عبد العلی و ملا شاگرد علی شاه بوکه بود ؛ (۵) ع ا : ایشان ؛ (۶) ع ا : شاه حاجی بوکه اند ، ع ۲ : شاه حاجی بوکه است ؛ (۷) اس : کیش ؛ او مردی الخ ؛ (۸) اس : آوازه در موسیقی ؛ ع ۲ : آوازه گیش ؛ (۹) ع ا : تحریر بیرونست ؛ اس : حیر تقریر بیرون هست ؛ (۱۰) ع ا ، رامی تراشید ؛ اس : تراشیده ؛ (۱۱) اس : بر بسته بوده ؛ ع ا : برو یکتار کشیده ؛ (۱۲) ب م : بوده هژده نغمات که همه نغمات مقامات و شعبها ازو منشعب می گردد بیرون می آورده ؛ ع ا : و هژده نغمه که همه نغمات و مقامات و شعبها ازو منشعب می گردد بر آورده الخ ؛ ع ۲ : هژده نغمه مختلفه که تمام نغمات و مقامات مع شعبها ازو ازان تار می نموده ، اس : و هژده نغمه مختلفه . . . منشعب می گردد ازان می نموده (۱۳) ب م و ع ا : عبارت و جمیع ابعاد تا جمع می کرده ندارد ؛ ع ۲ و اس دارد .

مذکر احباب

در مجمع می کرده . و جناب مولانا^۱ با وجود^۲ کثرت درس و اشغال^۳
روزگار گاهی به جهت اشراح قلب به شعر التفات^۴ نمود و این مطلع^۵
از کلام نجسته فرجام اوست^۶ .

مطلع^۷ :

ای خوش آندم که شوم خاک در میخانه
تا ز خاکم بکند چرخ فسک پیمان^۸
در بلخ باندک مرضی از دار فنا بدار بقا رحلت نمود .

بیت^۹ :

چو اول نام او محمود کردی الهی عاقبت محمود گردان .

ذکر جمیل خواجہ رکن الدین مہنہ

ق ۸۳ / الف | مردی فانی^{۱۰} صفت بود و^{۱۱} طبع نیکو داشت . وقتی کہ عبدالعزیزخان

- (۱) ب م و ع ا : مولانا ؛ ع ۲ و اس : جناب ملا ؛ (۲) ب م : مذکور ؛
ع او ۲ و اس ندارد ؛ (۳) اس : اشغال ؛ (۴) ع ا : می نموده ؛ اس : می
فرمود ؛ (۵) اس : رانیکو گفته ؛ (۶) ع ا : ایشانست ؛ (۷) ب م : نظم ؛
(۸) ب م : تا ز خاکم ؛ اس : تا کند از گل من ؛ (۹) ب م و ع ا : در بلخ .
رحلت نمود ؛ ع ۲ و اس : باندک مرضی در بلخ عیش حیاتش تلخ گردید .
(۱۰) ب م : عبارت « بیت چو اول . . گردان » دارد ؛ ع او ۲ و اس ندارد .
(۱۱) ب م : بود فانی صفت ؛ ع او اس : فانی صفت بود (۱۲) ب م و ع ا : و طبع
.. داشت دارد ؛ اس : ندارد ،

مذکر احیاب

به^۱ لشکر بلخ می رفت تاریخ سفر را ع . در پناه خدای بیچون باد^۲ ،
باو گفته بود . و این مطلع بدو منسوب است .

بیت :

مستم بدور لعل لب می پرست هم هستم اسپر جعد تو و پای بست هم^۳
در راه مهنه مبارکه فوت شده^۴ ، تخلصش آثم^۵ است .

ذکر جمیل شیخ علاء الدوله

ولد شریف^۱ شیخ حاجی محمد است^۲ قدس سره . باطوار سنجیده
و کردار پسندیده می بود^۳ ، و آثار^۴ فنا از حلیه باصفایش ظاهر می نمود .
مدت^۵ مدید تحصیل^۶ علم می کرد . می گویند مطول را به تمام یاد
گرفته بود^۷ ، و در فن^۸ انشا صاحب کمال بود^۹ . گاهی به جهت انشراح

-
- (۱) ع : نور الله مرقدہ ؛ (۲) ب م : باو گفته بود یافته بود ؛ ع : باد یافته بود ؛
اس : باو گفته بود ؛ (۳) ب م : هستم ؛ ع ۲ و اس : مستم ؛ (۴) ب م : در
راه مهنه ؛ ع ۲ : راه مهنه مبارکه ؛ اس : در راه مدینه مبارکه ؛ (۵) ب م :
عبارت تخلص الخ ندارد ؛ ع ۲ و اس دارد ؛ (۶) اس : آثم ؛ ع ۲ : اثمی ؛
(۷) ب م : ارشد . (۸) ب م : قدس سره ؛ ع ۱ و اس : ندارد ؛ (۹) ب م :
می بود ؛ اس : می نمود ؛ (۱۰) ع ۱ : ظاهر می کرد ؛ ع ۲ : افعالش ظاهر بود ؛
مدتی . آثار فقرو فنا از افعالش ظاهر بود ؛ (۱۱) ب م : مدت مدید ؛ ع ۱ و
اس : مدتی ؛ (۱۲) ع ۱ : تحصیل نمود ؛ ب م و اس : طریق تحصیل می پیمود ؛
(۱۳) ب م ، است ؛ ع ۱ ، بود ؛ اس ، یاد داشت ؛ (۱۴) ب م و ع ۱ : در فن کمال ؛
ع ۲ و اس ، و از فن انشا و قواعد شعری طبع بدیعش چیزی فرو نمی گذاشت .
(۱۵) ع ۱ ، بوده ؛ ب م بود ؛

قلب^۱ بشعر ملتفت می گشت^۲ . و این مطلع^۳ از کلام بلاغت نظام اوست
و^۴ بغایت خوب واقع شده .

مطلع :

تاج نوروزی نهاد از غنچه بر سر شاخ گل

^۵ خلعت نوروزی از سر کرد در هر شاخ گل^۶

ذکر جمیل مولانا کمال الدین محرمی

از خراسان است . بی فراستی و کیاستی نبود^۷ و لیکن^۸ طبعش مائل
ریاست بود . ^۹ ترك تحصیل نموده ، بجانب هند رفت^{۱۰} و بمضمون : من
طلب شیئا وجد وجد^{۱۱} بمقصود رسید و^{۱۲} این مطلع بدو منسوب است .

(۱) اس ، قلبی (۲) ع ، می گشت است ؛ اس ؛ می بود ؛ (۳) مطلع خجسته نظام ؛
اس ، کلام خجسته نظام ؛ (۴) ب م ، و بغایت الخ ع ا و ۲ و اس ندارد (ه) ب
و ع ا ؛ خلعت نوروزی الخ ؛ ع ۲ و اس ؛ خلعت نوروزی از نو کرد در بر شاخ
گلی ؛ (۶) ع ۲ و اس ؛ عمر شریفش از هفتاد متجاوز بود که مرغ روحش
از قفس تن پرواز نمود ، ب م و ع ا ؛ این عبارت ندارد ؛ (۷) ع ا ؛ نمی نمود
طبعش ؛ (۸) اس ؛ با وجود این همه طالب ریاست بود ؛ همیشه مائل ؛ (۹) ب م ؛
تحصیل نموده ؛ ع ا ؛ ترك تحصیل ؛ ع ۲ ؛ ترك علم ؛ اس ؛ طلب علم ؛ (۱۰) ع ۲
و اس ؛ افتاد ؛ ع ا ؛ رفته ؛ (۱۱) ب م ؛ مقصود رسید ؛ ع ۲ و اس ؛ واصل بمقصود
گشت برسم رسالت به باسخ آمد و به همان لباس که در هند می بود خود را
نمود ؛ ع ۲ ؛ همان بلباس ؛ اس ؛ به همان لباس ؛ (۱۲) ب م و ع ا ؛ و این مطلع
بدو الخ ؛ ع ا و اس ؛ و این مطلعش مشهور است مطلع ؛ و اس ؛ مطلع او ؛

مذکر احباب

مطلع^۱:

تاکی ای خوبان کشم بیداد از دست شما

داد از دست شما فریاد از دست شما^۲

ذکر جمیل امیر نظام الدین مظفر^۳

از امرای قدیم یعقوب شاه است^۴ منقول است که پادشاه مذکور برات‌ها^۵ نوشته، و در زیر گلیم می نهاده، هر که^۶ بطلب می آمده می گفته که یکی از برات‌ها^۷ را بردار^۸. روزی سائلی^۹ بجای برات دست پادشاه را گرفته و گفته مرا باصل کار است. جناب مولانا صنی / محمد ق ۸۳ / ب حنفی او^{۱۰} را بسیار تحسین نمودند^{۱۱}. و میر مظفر^{۱۲} مدتی در ملازمت عید الله خان می بود و خدمات لائقه به تقدیم می رسانید: صحبت خوش و مجلس دلکش داشت. و در قواعد^{۱۳} انشا و املا صاحب وقوف بود. سخنانش^{۱۴}

(۱) ب م؛ نظم؛ (۲) ع ا؛ نیکو کشیده بار خط مشکبار را - آری که سبزه زیب دهد لاله زار را؛ ب م؛ ع ۲ و اس این شعر ندارد درین جا؛ ع ۲ در هند فوت نمود؛ اس: در هند فوت نموده دارد؛ ب م و ع ا: این عبارت ندارد؛ (۳) اس: مظفر ترکان (۴) اس: بود (۵) ع ۲: برواة؛ (۶) ع ا: هر کس که بحاجت؛ (۷) اس: اینهارا؛ (۸) ع ا: بگیر؛ (۹) ع ۲ و اس: سائلی آمده پادشاه به طریق معهود امر کرده او دست پادشاه؛ (۱۰) ع ۲ و اس: سائلی را؛ (۱۱) ع ۲: می کرده اند؛ اس: کرده اند؛ (۱۲) ع ۲ و اس: میر مظفر مدتی... می بود؛ ب م: و در ملازمت الخ... می رسانید؛ (۱۳) ع ۲ و اس: قواعد و انشا را؛ ع ۲: نیکو دانستی؛ اس: نیکو داشتی؛ (۱۴) ع ۲ و اس: اشعار نیکو گفنی،

مذکر احباب

رنگین و نمکین است، و این مطلع او بسیار نیکو واقع شده است .

در خلعت سفید قد آن پری خصال

شاخ شگوفه است زستان^۱ اعتدال

وقتی که آفتح خوارزم شد قلعه (۲) هزار اسپ را طلب^۳ خان

کرده، این نظم^۴ را گفته:

پانصد دوا سپه بهر غزا^۵ می کنم سوار

گر بخشیدم شهنشه غازی هزار اسپ

بجانب^۶ هند رفت، و آنجا وفات^۷ یافت .

ذکر امیر همایون

از شاعران مشهور است و اشعار شکر^۸ بارش در السنه شعرا و فضلا

مذکور در^۹ لباس تجرد و تفرد تعیش می کرد . "این غزل"^{۱۰} او در لطافت

و شهرت اظهر من الشمس است .

(۱) ع او ع ۲ واس : بستان ؛ ب م : پستان ؛ (۲) ع ۲ واس : خوارزم مفتوح

شد ؛ (۳) ع ۲ : طلب نموده ؛ اس : طلیده ؛ (۴) ع ا : قطعه ؛ ع ۲ واس : بیت ؛

(۵) ب م و ع ا : غزا ؛ ع ۲ : غذا ؛ (۶) ع ۲ واس : به تقریبی به هند رفته همانجا ؛

(۷) ع ا : در هند وفات نمود ؛ اس : وفات نمود (۸) اس : در بارش ؛

(۹) ع ۲ : عبارت : در لباس تجرد و تفرد الخ ؛ ع ا : در وادی تجرد تعیش ؛

اس : در لباس تجرد تعیش ؛ ب م : این عبارت ندارد ؛ (۱۰) ع ا : گفتار

خوب و اشعار مرغوب ؛ اس : ابیات خوب و اشعار مرغوب بسیار ؛

(۱۱) ب م : و این غزل او : ع ا : غزلش .

مذکر احیاب

غزل:

دوش دستار گرو از پی صبا کردم
داشتم دره سری از^۱ سر خود و او کردم
صاف از نقش جهان تا شود^۲ آئینه دل
طلب از میخکده ها جام مصفا کردم
نام زنجیر جنون گم شده بود از عالم
در ره عشق بن این سلسله برپا کردم
و این مطلع^۳ او نیز^۴ خوب واقع شده^۵.

مطلع:

بکوش رفتم و گفتم که یستم روی نیکویش
^۱چو دیدم همدم غیرش گزاشتم از سر کوش
در^۶ سمرقند مدفونست .

حکیم شهر سبزی

طیب حاذق بود .^۸ معالجات مرضی نیکو می نمود .^۹ از علم

(۱) ب م : از خود ؛ ع ا : از سر خود ؛ (۲) ب م : تا کشود - نسخه پر حاشیه :
تا شود ؛ ع ا : تا شود ؛ (۳) ع ا و اس : مطاعش نیز ؛ (۴) اس : شهرت تمام دارد ؛
(۵) ع ا : شده است ؛ (۶) ع ا : بغیرش همنشین دیدم گزاشتم ؛ ع م : .. همدم غیر
گزاشتم ؛ اس : .. همدم غیر گزاشتم ؛ (۷) ع م و اس : در سمرقند مدفونست ؛
ب م و ع ا : ندارد ؛ (۸) ب م : معالجات مرضی ؛ ع ا : معالجات نیکو ؛ اس و ع م :
و معالجه از روی حذات می نمود ؛ (۹) ع ا و اس : از علوم غریبه و قوف
داشت و در علم نجوم دقیقه ؛

مذکر احباب

^۱ هیئت نیز وقوفی داشت . در تحقیق دقائق نجومی دقیقه فرونی گذاشت .
^۲ در قواعد شعر و معما عروض متبحر ظاهر می شد ؛ و این بیت را
نیکو گفته است .

بیت :

گل چه حاجت دوختن بر بهله یلغار تو^۳

پس نجه باز تو بس بر بهله یلغار گل

ق ۸۴ / الف

برادری داشت / که^۴ علوم غریبه^۵ ورزیده بود . و خدمت حیدر
خواجه می نمود . خواست که به مشهد رود . به تقریبی^۶ به بخارا آمد ، و لباس
خود را^۷ مبدل گردانید و چشمان^۸ خود را بدار و سرخ کرد^۹ ، و محاسن^{۱۰}

(۱) ب م : سنیات ؛ (۲) ب م : در قواعد شعر و عروض متبحر الخ ؛ ع ا و
اس : قواعد شعر و معما و عروض را بر وجه تکمیل بر سبیل تسهیل تحصیل کرده
بود و این بیت از مخنجان رنگین اوست ؛ (۳) ع ا : یلغار گل ؛ ع ۲ و ب م : یلغار
تو ؛ (۴) ع ا : بس ندارد ؛ ب م : بس ؛ (۵) ع ۲ و اس که از علوم غریبه صاحب
وقوف بود ؛ (۶) ب م : عربیه ؛ (۷) ب م : از ملازمت . . می خواست (۸) ب م
و ع ا : به تقریبی ؛ ع ۲ و اس : رود به بخارا ؛ (۹) ع ۲ و اس : خود را در لباس
گدای ظاهر ساخت ؛ ع ا : را مبدل کرد ؛ (۱۰) ب م و ع ۲ : چشمانش ؛ ع ا :
چشمش ؛ اس : ساخت خود را بدار و سرخ ؛ (۱۱) ب م و اس : کرد ؛ ع ا :
ساخت ؛ (۱۲) ع ۲ و اس : محاسنش ؛ ب م و ع ا : محاسن ؛ محاسن بافتح کسر
وسین و سکون نون جمع حسن . جاهای خوب از بدن ص ۲۱۷ فرهنگ
آند راج جلد سوم .

مذکر احباب

را سفید ساخت^۱، و^۲ از میان لشکریان^۳ خواجه گزشت؛ و کسی^۴
او را نه شناخت.

بیت:

پوست پوشید است بجنون تا کسی شناسدش
بر در لیلی بدین صورت گدائی می کند
و معما را خوب^۵ می دانست، و این^۶ معما را بنام امام نیکو گفته.

معما:

مرا است قاعده در پیش یار گریه و سوز
روم بقاعده باوی عمل کنم امروز
چون در روم بقاعده عمل کرده^۹ رام خواهد شد^{۱۰} و چون روزی وی
که ای باشد، بام تبدیل یابد، مقصود حاصل گردد.

(۱) ب م و ع ۲ و اس: ساخت؛ ع ا: گردانید (۲) ع ۲ و اس: بدین صورت
از میان؛ ب م و ع ا: ندارد؛ (۳) ب م و ع ۲ و اس: لشکریان؛ ع ا: نوکران؛
(۴) ب م و ع ۲ و اس: و کسی او را الخ؛ ع ا: که هیچ کس او را شناخته؛
(۵) ب م و ع ا: این بیت «پوست پوشید... گدائی می کند» ندارد؛ از ع ۲
و اس نوشته آید؛ (۶) ع ۲ و اس: در معما وقوف تمام داشت؛ (۷) ب م:
خوب می داشت؛ ع ا: نیک می دانست؛ (۸) ع ا: این را باسم امام گفته معما؛
ع ۲ و اس: ... بدو منسوب است معما باسم امام؛ (۹) ب م: عمل کرده شود؛
ع ا و ۲ و اس: عمل کرده رام؛ (۱۰) اس: می شود؛

ذکر مولانا بلائی

از شعرای مشهور است . و مدتی در خدمت شیانی خان می بوده^۱ ،
و خدمات لایقه می نموده .^۲ در بلده محفوظه سمرقند می بود^۳ و پیوسته
با شعرا گفت و شنود می نمود^۴ اشعار^۵ نیکو دارد ، و این مطلعش بسیار
مشهور است .

مطلع :

هر که آید^۶ بدرت گر همه سائل باشد

میرم از رشك^۷ مبادا به تو مائل باشد

^۱ می گویند که پدر منظور ملا سائل^۸ نام داشته ؛ بدان تقریب این مطلع
^{۱۱} را گفته . در سمرقند مدفونست .

ذکر نوید نیشا بوری

به میر قریش^{۱۲} نیشا بوری قرابتی داشت . به تقریب اعتبار فرزندان

-
- (۱) اس : خدمات شیانی خان کرده ؛ ع ۱ و ۲ : خان شیانی ؛ (۲) ع ۱ و ۲
واس : عبارت و خدمات لایقه الخ ندارد ؛ (۳) ب م و ع ۱ : عبارت در بلده محفوظه
سمرقند الخ ندارد ؛ از ع ۲ و اس نوشته آید ؛ (۴) اس : می بوده (۵) اس :
می نموده ؛ (۶) اس : این مطلع بدو منسوب است ؛ (۷) ع ۱ : هر که بینم بدرت .
(۸) ب م : غم ؛ ع ۱ و ۲ و اس : رشك ؛ (۹) ب م : این عبارت « می گویند
مدفونست » ندارد ؛ از اس نوشته ؛ (۱۰) ع ۱ : سائل بود ؛ (۱۱) ع ۲ : مطلع گفته
شده ؛ (۱۲) اس : قریش نسبت قرابت ؛

به هند رفت و^۱ اعتباری پیدا کرد و به^۲ همان جا رحلت^۳ نمود؛ و اشعارش به مضمون تسمع بالمعیدی خیر من ان ترله از صحبتش بسیار بهتر بود^۴؛ و این مطلع را بجهود نسبت می کرد^۵، و بسیار^۶ نیکو واقع شده .

مطلع^۷:

هلال خواست شود حلقه درت شب عید

ز دیر بست خیالی ولی بهم نرسید

^۸وقتی که محمد رحیم سلطان دندان خود را کند^۹، و بواسطه آن از دنیا رحلت نمود، تاریخ آن را این چنین بود . تاریخ: کند دندان و رفت از دنیا .

ذکر مولانا خاوری

از شعرای عادل شاه سلطان است^۱ . جناب سلطنت پناهی را بشعراء و فضلاء میل تمام بود . همه افاضل را احترام می نمود، و فضلاء^{۱۱} را

- (۱) ع ۱: رفته اعتباری؛ ع ۲ و اس: و معتبر شد و این مطلع را بجهود نسبت می کرد الخ؛ (۲) ب م و ع ۱: «عبارت و به همان جا... بهتر بود»؛ ع ۲ و اس ندارد .
 (۳) ع ۱: فوت نموده؛ (۴) ع ۱: است؛ (۵) ب م: والله اعلم؛ ع ۱ و ۲ و ۳: ندارد؛ (۶) ب م: بسیار نیکو؛ ع ۱ و ۲ نیکو؛ (۷) ب م: نظم؛ (۸) ع ۲ و اس: عبارت وقتی که محمد رحیم سلطان الخ ندارد؛ از ب م و ع ۱ نوشته آید؛ (۹) ع ۱: خود را کنده به قریب آن از دار فنا رحلت نموده... گفته بود؛ (۱۰) ع ۲ و اس: عبارت جناب سلطنت پناهی . و ملا خاوری؛ ب م و ع ۱: این عبارت ندارد سلطان است یا وزرای؛ (۱۱) اس: فضلاء؛ ع ۱: فضلاء بنام .

بغذکر اجباب

به نامش همیشه مصنفات بسیار است. والد فقیر لیلی مجنون ترکی را به نام
 او تصنیف کرده بود. الطاف بسیار نمود. و علاوه بخاوری به وزونی^۲
 ق ۸۴ / ب زمان مبارزه و مجادله داشت / و ایشان را از هجرت عالی نمی گذاشت. و این^۳
 بیت را در هجو یکی از وزراء گفته.

بیت:

از سزای آورش خلق یتیم

از دیش تا بزبان صد فرسنگ

در کبر سن در بلخ عیش او تلخ گشته وفات نمود^۴

(۱) ع ۲: است؛ اس: نمود؛ (۲) اس: عبارت والد فقیر... بسیار نمود ندارد؛
 از ع ۲ نوشته آید؛ (۳) ب م: بوز را از زبان؛ (۴) ب م: دائم ایشان؛ ع ۱ و ۲
 و اس ندارد؛ (۵) ع ۲ و اس: و این بیت از بیانتست که در هجو الخ؛ ب م
 و ع ۱: ندارد؛ (۶) ع ۲: وز؛ (۷) اس: این عبارت دارد: به منصب عالی قدر فضا
 بانستحقاق عمل می نمود. در فضایل و مولویت در میان اقران یگانه بود شرف
 حسی را علاوه نسب عالی ساخته، در کسب فضیلت کمال سعی موفور به ظهور
 می رساند. طبع سلیم و ذهن مستقیم دارد، و طبع مشکل کشایش حل اشکال معما
 را به وجه تسهیل نموده است. در ضبط قواعد بخور از متبحران است. در بحار
 نظم خواصی نموده، در رولالی در سلك نظم منتظم گردانیده است. اشعار خوب
 و گفتار مرغوب دارد. مطلع غریب را دلفریب گفته است؛

نه آرامی بغربت بی قراری در وطن دارم

مرا این بیقراری هست تا جان در بدن دارم.

و این رباعی مساوی الطرفین را بسیار مرغوب گفته: =

ذکر جمیل میرک حسن

'خادم الفضلاء بود . موالی و اهالی را خدمات لایقہ می نمود'

= خوب است - زحوران قد - گلستہ

حوران - بہ مستند - جلوہ گر - پیوستہ

قد - جلوہ گر - است بر من و من دایم

گلستہ - پیوستہ - در ہم - بستہ

و فقیر این نوع رباعی را از قصیدہ مصنوع بر آورده ، رباعی :

بیم چوز - دوران - خط - نورستہ

دوران - کشدم - صد الم - پیوستہ

خط - صد الم - است بر من و من - در ہم

نورستہ - پیوستہ در ہم - بستہ

ب م و ع ۱ و ع ۲ این عبارت ندارند ، ع ۳ : بہ فقیر در بلخ و فتی کہ عیش

او تلخ گفته بود بہ تقریب مرض این مقطعش را خوانندہ مقطع :

خاوری مانندہ پراہ اجلم زار و ذلیل

از عزیزان دم آخر مددی می طلبم

ب م و ع ۱ و ع ۲ و اس : این عبارت بہ فقیر - - طلبم ندارد ؟ (۸) ع ۱ : نموده

و این بیت را نیز در حق همین وزیر گفته ، بیت :

پر کونکلو کہ ایشنی منعه کا سلیمان سنکا هر

پر هفته آیفہ آیداشی پر میکاهم ملتار

ب م و ع ۲ و اس این عبارت ندارند ؟

(۱) ع ۲ و اس : مولانا میرک حسن نجاری : از اعیان بخارا است در تاریخ =

و تواریخ را نیکو می گفت و در قتل ملا هلالی چنین گفته .

قطعه :

فارغ از زهد و ورع ملا هلالی را به بین
آنکه او را بود دائم نامه عصیان به مشیت

گشته شد بر دست سیف الله در شهر هری
سال تاریخش از آن رو گشت سیف الله گشت

ذکر مولانا شهید^۱

از اقربای مولانا قیام الدین بلخی است که مجمع الفضائل بود و پیوسته
بافاده علوم عقلی و نقلی اشتغال می نمود . درس^۲ علوم حقیقه اش دلپذیر
و مطالعه فقه و تفسیرش^۳ بی نظیر بود . مدتی^۴ فقیر در خدمتش تحصیل
هیئت^۵ و نجوم می نمود . در اندک زمان این کمینه را بواسطه شفقت

== گفتن مهارتی داشت . تاریخ قتل ملا هلالی را نیکو گفته . فارغ از زهد
و ورع الخ از نویسندگی و قونی داشت بدان سبب گرد صدور می گردد .
مدتی در پیش فقیر به تولیت او قاف منصوب بود . قریب نبود بود . که فوت
نمود ؛ اس : گرد صدور می گردد ؛ ع ۲ : گرد او قاف می گشت ، ب م و ع ا :
این عبارت از اعیانی . منصوب بود ندارد ؛ ع او ۲ و اس : عبارت قریب به
نود الخ دارند ؛ ب م : این عبارت ندارد .

(۱) ب م و ع ۲ و اس : این عبارت از اقربای مولانا . . . تا رجعت نمود دارد ؛
ع ا : این عبارت ندارد بلکه مولانا شهید از شاعران الخ ؛ (۲) ب م : درین ؛
(۳) ب م : تفسیر آن ؛ (۴) ب م : این فقیر ؛ (۵) ب م : هیئات بخدمت
او می نمود ؛ (۶) ب م : این عبارت در اندک زمان . . . رسانیده ندارد ؛ ع ۲ :
اندک مانی .

بفرجه استخراج مکتاوم نامه رهنمیده هنوز دو سه وقوف بود که
 کوکب مستقیم احیای آن ضعیف بود به احوط مائل گشته از اوج به جنیض
 رجعت نمود - مولانا شیدا از شاعران قدیم ندیم است - مدتی در
 خدمت پسر پادشاه می بوده و گوی نظم بچوگان بدیه می ریخته
 و بیشتر اشعارش مزاج آمیز است - در تتبع گلستان این بیت گفته -

نظم : ...

تفاوت همین است ای محرم راز

که شیدا ز بلخ است و سعدی ز شیراز
 صورتش به طوری بود که هر چند کس مقبوض او را می دید منبسط
 می گشت - روزی عبد العزیز خان ملا شیدا را با ملاحظاتی به بدیه
 (۱) ع اتواش : کرس : (۲) ب م : طالعش : (۳) ب م : ازواج (برای
 اوج) حیات به تخم جنیض : (۴) ع ۲ و اس : شاعران قدیم و یاران ندیم
 بود : (۵) ب م : گوی نظم : ع ۲ و اس : در میدان شاعری گوی سخن را : ع ۱ :
 می بوده و گوی سخن را : (۶) ب م و ع ۱ : بیشتر اشعارش : ع ۲ و اس :
 اکثر کلامش : (۷) ب م : در تتبع گلستان این بیت گفته نظم : ع ۱ : در تتبع
 گلستان این را گفته نظم : ع ۲ : تتبع گلستان نموده و این از آن مصنفات است :
 اس : تتبع گلستان نموده و این بیت از تصنیفات اوست : (۸) ب م : آدمی :
 ع ۲ و اس : کس : (۹) ب م : می گردید : ع ۲ و اس : می گردید :
 (۱۰) ب م : اتفاقا : ع ۴ : و حضرت عبدالعزیز خان : ع ۲ و اس : روزی :
 (۱۱) ب م و ع ۱ : ملا شیدا را ... شیدا گفت که الخ دارد ... ع ۲ و اس :
 فرموده اند که شیدا به ملاحظاتی بدیه گویند در این مطلع حضرت ملا که ای
 به بالا همان الخ ملاحظاتی زن میسظه داشت که مردم متعجبانه معاش می کرد
 چون در مجلس سخن کرده شده شیدا گفته که الخ

مذکور اجنباب

ق ۸۵ / الف امر می نمود، و ملا بقائی زن مسلط / داشت . شعرا را بسیار جفا می کرد . چنانکه حضرت عید الله خان درین باب گفته اند .

بیت :

آش بقائی غسه تا پاؤ در آتون

ابر دور آتون و بقائی دیر خاتون

و در تبع این بیت سخن می کردند که .

بیت :

ای به بالا همان که می دانی تو گلی ما همان که میدانی

بعد ازان که بازار سخن گرم گشت ، شیدا گفت که :

یافت تنهازن ترا امشب کرد شیدا همان که می دانی

اهل مجلس شگفته منبسط گشته ، شیدارا بانعام ممتاز گردانیدند .

تاریخ را نیکومی گفت . به جهت عمارت عالی سلطان ^۸ گفته .

قطعه :

در ارك قلعه بلخ عالی عمارتی شد تا آب و خاك باشد بادا بقای منزل

(۱) ب م : در باب ایشان فرموده (۲) ع ا :

آش بقایغه ماپا دور آتون ابر : دو آتون بقای دور خاتون

(۳) ب م : این مطلع ؛ (۴) ب م و ع ا : اهل مجلس شگفته و منبسط گشته ؛ ع ۲

و اس : اهل مجلس مسرور گشته ؛ (۵) ب م و ع ا : بانعام ممتاز ؛ ع ۲ و اس :

بوفورا تعام سرفراز گردانیده اند ؛ (۶) ب م و ع ا : را ندارد ؛ ع ۲ و اس :

را ؛ (۷) ب م : سلطان ؛ ع ا و ع ۲ و اس : سلطانی ؛ (۸) ع ۲ و اس : که در

ارك واقع شده گفته .

تاریخ و نام بانی از من طلب چو کردند
گفتم باهل دانش کستن^۱ قرای عادل
^۲ بعضی افاضل فرمودند که کستن ترکی است کسره او یا مکتوب^۳
است؛ فقیر گفت که ع هر عیب که سلطان به پسندد هنراست و تاریخ
را در آن خانه نوشتند^۴ و قابل را بانعام^۵ سرفراز کردند^۶.

ذکر مولانا عبدی

راست^۷ قلم بود و برستی عمل می نمود . طبع نیکو داشت خانه^۸ ساخته
بود و در تاریخ و نام آن چنین گفته :

بیت :

صاحبش این خانه را تاریخ و نام بیت الاحران فقیران کرده است^۹

(۱) ب م و ع ا : از من طلب الخ ؛ ع ۲ و ا س : پرسیده گشت گفتم .
(۲) ب م : و ا س : گشتن ؛ ع ا و ۲ : کستن (۳) ب م و ع ا : بعضی افاضل هنر
است الخ ع ۲ و ا س : این عبارت ندارد (۴) ب م : گشتی (۵) ع ا : به یا است
(۶) ب م و ع ا : در آن خانه ؛ ع ۲ و ا س : در خانه سلطانی (۷) ع ا : نوشته
قابل الخ ع ۲ : نوشته بانعام ؛ ا س : نوشتند و بانعام (۸) ع ۲ و ا س : او را
معنوی (۹) ع ا : نمودند ؛ ع ۲ : گردانیدند ؛ ا س : ساختند (۱۰) ب م و ع ا :
راست قلم . . . گفته الخ . ا س : از نویسندگان راست قلم بود و طبع الخ (۱۱) ا س :
در بلخ خانه و خرگاهی ساخته و در باب نام و تاریخ او گفته ؛ (۱۲) ا س :
عبارت نا امید کی بار مواسکین عالم آرز کشتی امیدین اقرخان محیط غم آرا . در
بلخ مدونست ؛ ب م و ع ا و ۲ ندارد .

فصل سیوم از باب دوم:

ذکر جماعتی که فقیر ایشان را دیده و به سن شیخوخت نرسیده
در بخارا مد فوئند:

ذکر جمیل نتیجه الاکابر خواجه میرک شیخ الاسلام

ولد ارشد خواجه هاشمی صدیقی است صورت^۱ خوش و سیرت
ق ۸۵/ب دلکش داشت و چون بزرگی بعقل^۲ است / نه بسال باوجود صغر سن به
منصب شیخ الاسلامی بعد از فوت پدر منصوب^۳ گشت و اکابر و اشراف
بزرگیش را قبول داشتند . میل^۴ نگاه بر مزاجش غالب بود و طبعش^۵
بریاست طالب . اشعار خوب و گفتار مرغوب داشت به تقریبی^۶ شاهزاده
طیب^۷ قصیده بحر الا برار^۸ خواجه خسرو را تتبع کرده به بخارا^۹ فرستاده
اشعار رنگین و گفتار نمکین^{۱۰} بسیار دارد و این غزل را^{۱۱} نیکو گفته .

(۱) ب م : صورت دلکش داشت ؛ (۲) اس : با وجود صغر سن چون بزرگی
به چهر بود نه بسال ؛ (۳) ع ا : به هنر ؛ (۴) ع ا : منسوب ؛ (۵) اس : میل مزاج
بر مزاج او ؛ (۶) اس : ریاست ؛ (۷) ع ا : به تقریب ؛ (۸) ع ا : تقریب قصیده
البحر شاه طیب طیب الله روجه گفته (۹) ب م : بحر الاکابر ؛ (۱۰) ع ا : به بخاره
فرستاده بود شعرا جواب گفته اند گفته جناب خواجه یسنه افتاده ؛ اس : به
بخارا فرستاده و شعرای بخارا را تکلیف گفتن کرد . و هر کس که فرس فراست
در میدان فصاحت می راند قدم سعی در گفتن قصیده دریغ نداشت . شاهزاده
گفته خواجه میرک را مرجح داشته و اشعار را نیز نیکو گفته ؛ (۱۱) ع ا : نمکین
دارد ؛ (۱۲) ع ا : بسیار نیکو .

غزل:

جان پیش روی تو سخن از گل نمی کند .

ساع

دل با شطت شایش سبیل نمی کند

گفتم که رو بروی هم چون روی به خواب

چشمت به هیچ وجه تغافل نمی کشد

هر جا ز جلوه تو جهانی بگفت و گوی

جز مرغ در چمن سخن از گل نمی کند

گل از تو خواست خلعت حسن و باغ رفت

گفتم باو که عاریستی گل نمی کند

دیدیم صنع^۱ یار فراق گلی ز تو

زان گونه اضطراب که بلبل نمی کند

و این مطلعش نیز نیکو واقع شده .

مطلع:

سیه چو چشم تو شد روز ما و یخبوری

شود و قوف ترا گر چشم خود نگری

در چهل^۲ سالگی^۳ ار دار^۴ فنا بدار بقا^۵ متقل^۶ بنده در جوار^۷ والد

شریفش^۸ مدفونست .

(۱) ع او اس : گفتی ؛ (۲) ب م : ضیعار ؛ بر حاشیه : ضیعار ؛ (۳) ع او اس :

چهل و هشت ؛ (۴) ب م : دار دنیا ؛ (۵) اس : رحلت نموده ؛ (۶) اس : عالیش ؛

ذکر جمیل خواجه قاضی خمسی بفتح الله است

و قضای تومانی قصهٔ خجدوان از قدیم تعلق باجداد عظام او دارد.
 سلامت بر طبع و سلیقه غالب بود و با وجود مهیب عالی قدر قضا در کمال
 تواضع معاش می نمود. آنچه ترکِ قضا کرده به درویشی مشغول
 ق ۸۶ / الف گشت. یو به همان طریقهٔ مرضیه رضا بقضا داده از عالم فانی در گزشت.
 اشعار نیکو دارد و این مطلع از ایشان دلفریب اوست :

مطلع:

ز اشک لاله گون دامان من در باغ پر گل شد
 مرا با دامن گل دید بلبل بی تحمل شد
 گویند که قاضی در خلوت بود که کیفیت ارتمالش روی نمود
 در خجدوان مدفون است .

ذکر جمیل مرزا جان محمد ثانی

از امیرزادگان نیاکان است . صورت خوش و سیرت دلکش

(۱) ع ا : ه فتح الله ؛ اس : به شیخ رشید است ؛ (۲) ب م : خجدوان تعلق
 بآباء و اجداد ایشان می داشته ؛ ع ا : تعلق باجداد ؛ (۳) ع ا : می نموده در آخر ؛
 اس : بالآخر ؛ (۴) اس : نموده ؛ (ه) اس : از ... گذشت ندارد ؛ (۶) ب م :
 مطلع رنگین ؛ (۷) ب م : نظم ؛ (۸) ع ا : می گویند ؛ (۹) ع ا : نموده ؛
 (۱۰) اس : ارتمالش مکشوف گشته به تقریب اظهار کرده در ؛ (۱۱) ب م :

مذکر احباب

داشت حسن سیرتش مراتب از صورتش احسن بوده، نظمش خوب بود
و طورش مرغوب و این مطلعش مستحسن افتاده .

بیت:

بس که چشمان سیاه تو بهم یاز، کیندی، بیخ من
از یکه در فتنه به بنیخند و گهی باز کنند
هنوز نخل قامتش از چشمه حیات سیر آب نگشته بود که اصرصر اجلس
از یا درافگند .

بیت:

کدام سروسهی را بهر آبی داد

که باز خشک نکرد و نکندش از بنیاد

ذکر مولانا عبد الواسع

از اعیان نور است . طبع خوب و کلام مرغوب داشت اما ز میان
چندان امان نداد که از نخل اعتبار برخوردار گردد .

بیت:

جهان بی مدارست و بی اعتبار بحی اعتباری ازین بی مدار

(۱) ع ا: اطوارش؛ (۲) اس: و این مطلع را بنحو نسبت می کرد (۳) اس
وع ا: هنوز از چشمه حیات نخل قامتش نلیخ؛ (۴) ب م وع ا: حصرصر
اجلس الخ؛ اس: باد اجل از بیخ کده از یادرافگنده؛ (۵) م ب م وع ا و ا
س: نکندش؛ فگندش (مرتب)؛ (۶) اس: ذکر مولانا عبد الواسع ندارد؛
(۷) ع ا: خوش و صحان؛ (۸) ع ا: نظم؛

غزل :

یو۔ و شکر کہ هرّی غم ایلا هدم ایماس مین
 عشقینک غمیدین شاد مین وینغم ایماس مین
 بتکری که می ایلادی مہجود ملایک
 بو قدری کر انکلا ما سام آدم ایماس مین
 اور زمنی جنون سلسلہ سی دین دیسام اول یوق
 در اهل خرد دین سانا سام ہم ایماس مین
 ویرا بحر امسی پیر مغان ایلادی محرم
 زاهد کسی اول بزم دانا محرم ایماس مین
 مجنون چہ مینک تلبہ بار قضائی
 ار توق راق اگر بولام انبیدین کم ایماس مین
 آہ تقریب امیرک غزوک کہ برادر اوست بہ موسیقی مناسبت داشت

(۱) ع: ا: یوز شکر کہ هر ایلا هدم بیغم ایماس مان

عشقینک غمیدین شاد مین وینغم ایماس مان

اور زمنی جنون سلسلہ سیدین دیسام اول یوق

ور اهل خرد دین سانا سام اول ہم ایماس مان

دیرا پھرا منی پیر مغان ایلادی محرم زاهد کیی اول بزم دانا محرم ایماس مان

مجنون چہ مینک قلبہ لبیکم مار بقائی آر توق راق اگر بولاسام ای دین کم ایماس مان

(۲) ب م و ع: ا: بہ تقریب... در بلخ؛ اس عبارت دیگر دارد بجرم شراب

ملا را والد فقیر از؛ شیخی مزار حضرت ترک حندی عزل نمود ملا ساقی را نصب

کرده بودند ملا قضائی بعد از توبہ این قطعہ را گنتہ بخدمت آمد

حرم می داشتیم کہ بر جایم صدر اعظم نشانہ ساقی را

چون من از می گزشتہ ام بامس هیچ باقی نماند ساقی را در بلخ؛

(۳) ع: ا: میر غرو کہ کہ ب م: میرک غزوک برادر؛ (۴) ع: ا: مناسبتی

مذکور احباب

و بقانون^۱ / دستی می انداخت و ایچ مطلع^۲ ریاضی را در آهنگ غزل ق ۸۷ / الف
صوتی بسته بود^۳
رباعی

مطلع :

گردورم از تو نقش توام در نظر بس است

دل پیشی تست دولت من این قدر بس است

در بلخ مدتی در منزل فقیر^۴ می بود و همانجا فوت نمود و در جوار مزار^۵
سلطان احمد خضروه قریب^۶ حکیم انوری مدفونست فقیر^۷ این رباعی استاد
را بر سر تربتش نوشته^۸

رباعی :

مسک شده کوچه ملامت مارا ره نیست بوادی سلامت مارا

درویشانیم ترک عالم کرده اینست طریق تا قیامت مارا

این بیت از آیات ولد ارست :

گلزار می شود به توای گلزار من هر گه گزر بجانب گلزار می کنی^۹

(۱) ع ا : دستی بقانون ؛ (۲) ب م : این مطلع را بیت : گردوام از تو الخ

صوتی ؛ بسته ؛ ع ا : مطلع ریاضی را ... بس است ؛ (۳) اس : فقیر فوت ؛

(۴) ع ا : جوار سلطان ؛ اس : جوار دمرقد ؛ (۵) ب م و ع ا : تزیب حکیم

انوری ؛ اس : ندارد ؛ (۶) اس : مدفونست و این رباعیش راه تربت او نوشته

ام رباعی الخ ؛ (۷) ب م : نوشت ؛ (۸) ع ا : بر حاشیه این شعر نوشته :

اشک بهار روضه رضوان شود مرا گریسگردد به تربت من گلزار ما

ذکر مولانا راحی

صحبت جاتقزا و مجلس راحت افزا داشت . از یاران قدیم و دوستان
قدیم این فقیر بود . آخراً در خدمت ملوک اعتباری پیدا کرده . و این آغزل
رنگین از سخنان دلکش شیرین اوست .

غزل :

جان و دل تیر تو می خواهند چون خواهد شدن
گر بیندازی میان هر دو خون خواهد شدن
لمعه از تیشه فرهاد در شام فراق
چشمه شیری روان در بیستون خواهد شدن
زلف چو پیچد برانگشت آن پری از مشک تر
بهر من پیچیده طومار جنون خواهد شدن
آتش اندر خانه چشم زده چون اشک سرخ
در گرفته مردم چشم برون خواهد شدن
سوختم دل بر امید آن که راحی سوئی من
بوی سوز دل سگش را رهنمون خواهد شدن

- (۱) اس : این ، (۲) ع ا : در خدمت آخر اعتباری پیدا ساخت ؛ اس : در
خدمت ملوک اعتباری پیدا کرده ؛ اس : آخر در خدمت ملوک اعتباری یافت ؛
(۳) اس : و این غزل از سخنان بیغش دلکش اوست ؛ (۴) اس : لمعه ازهر .
(۵) ب م : شیرین ؛ ع ا : شیری ؛ (۶) ع ا : آتشی در .

این مطلعش نیز نیکو واقع شده .

مطلع :

خون هر کس را که می ریزی مپرسن احوال او
تیغ پر خون تو بس باشد زبان حال او
اذکر مولانا زینی

شاعر خوش طبع / بود و به^۱ صنعت نقاشی مشهور و بدان مشغولی ق ۸۷ / ب
می نمود . روزی این غزل حضرت مولوی را که

مطلع :

مغنی با آواز چنگ و چغانه
چه خوش گفت وقت صبح این ترانه
در خانه برسم کتابه نقش می کرده يك كنج خانه خالی مانده بوده . در
بدیه این بیت را گفته در آن كنج^۲ خانه

(۱) اس : رنگین ؛ (۲) ب م : را می ریزی ؛ ع ا : را که می ریزی ؛ (۳) ع ا :
نام مولانا زینی حذف شده احوال موجود است ؛ (۴) اس : جوان خوش
رو بود ؛ (۵) ع ا : در صنعت نقاشی مشغولی می نمود ؛ اس : شغل می نمود ؛
(۶) ع ا : مشغولی نمود نظم مغنی . . ترانه را نقش می کرده و يك كنج خانه
الخ ؛ اس : می نمود و این غزل حضرت مولوی گفته مغنی . . ترانه را در خانه
برسم کتابه نقش می کرده چون بکجی رسیده حالی مانده الخ ؛ (۷) ب م
و ع ا : کچ خانه ؛ اس : کنج .